

بارک اوباما، امیدبه یک سرکوبگر بهتر؟

بجای مقدمه:

انتخابات ریاست جمهوری اضلاع متحده امریکا و پیروزی بارک اوباما نشان میدهد که مردم امریکا از نظام حاکم بر امریکا چقدر متنفر اند و میخواهند تغییری صورت بگیرد. زورگویی و قلدری امپریالیزم امریکا در عرصه بین المللی هر روز از جان توده های آن خون میگیرد. مادری پدیری، شوهری زنی را بر گلیم غم می نشاند. مردم امریکا بویژه سیاهان از این نظام به تنگ آمده اند. جهانیان و بخصوص اهالی ممالک تحت ستم در آسیا، آفریقا و امریکا لاتین حالت بهتری از مردم امریکا ندارند. به ایندلیل است که مردم از پیروزی اوباما به وجد آمده اند و میپندارند که این امپریالیزم نیست که بد است، بلکه جرج بوش و دیک چنی اند که آنرا بد ساخته اند. اگر چند جرج بوش و دیک چنی اجزای این نظام اند ولی نباید تصور کرد که تغییر یک یا دو مهره میتواند کل نظام را تغییر بدهد. مردم تصور میکنند که اوباما امپریالیزم را تغییر خواهد داد و بهتر و قابل تحمل خواهد ساخت، چنین تصویری در آگاهی نه بلکه در احساسات و امیدهای واهی ریشه دارد. اما در این میان هستند افراد موذی و چاپلوسی که آگاهانه دست به تبلیغ "تغییر" در امریکا میزنند و می کوشند مردم را به توهم دموکراسی امریکانی به سراب توهم رهنما شوند. موجی از ستایشگران مردوزن در سراسر دنیا و به ویژه در افغانستان بر گلیم مدح نشسته و به مقاله نویسی و "تحلیل" مشغولند. آنچه تمام این "تحلیل گران" و "نویسنده" با همدیگر مشترک دارند اینست که تمام آنها به نظام حاکم بر ایالت متحده امریکا بمثابة یک سیستم سرکوبگر جهانی نمی بینند. هیچکدام آنها نمیگویند که پیروزی اوباما را بر زمینه تغییرات ذهنی ای بوجود می آید که مبارزات وسیع توده ای که جنبش "نه به نام ما" (Not in our name)، جنبش ضد جنگ، سهمگیری هنرمندان، هنرپیشه ها، استادان دانشگاه ها، محصلین، متعلمین، کارگران، والدین سربازان بقتل رسیده و سربازان مسافر... و غیره علیه جنگ های تجاوزکارانه بوش و شرکا در عراق و افغانستان انجام داده اند، بوجود آمده است. در حقیقت این مبارزات بود که ذهنین توده ها را علیه رژیم بوش سمت و سوداد، و بالنتیجه او بر حریف جنگ طلب و جنایتکار جنگی لش، جان مک کین پیروز شد. این نویسندگان مبارزات مردم را در عمل نفی میکنند و مانند واقعه نگاران تهی مغز که فقط سلاطین را در انتهای جنگ می بینند و توده هارانه، به قلمفرسائی نشسته اند. به ایندلیل ما میکوشیم از زاویه ای که باید به بارک اوباما، دید، بینیم.

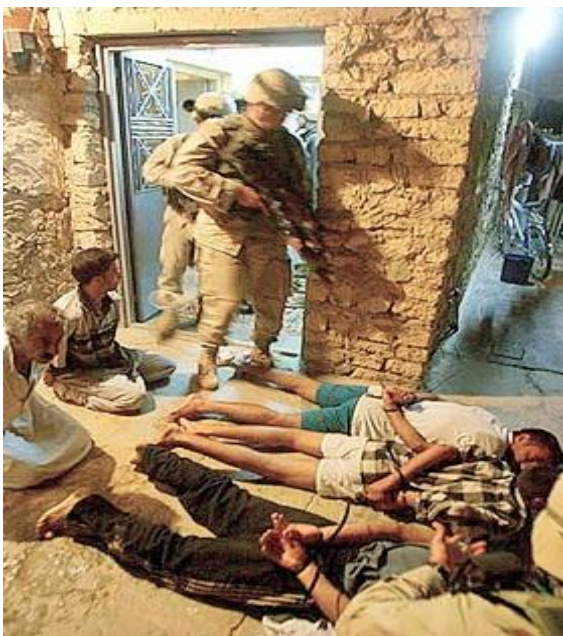
اوباما، در ادامه خونریزترین حکام تاریخ :



نظام حاکم بر اضلاع متحده امریکا یگانه نظام در طول تاریخ بشر میباشد که بیش از 75% تمام حیاتش را در جنگ، لشکرکشی، خونریزی و کشتار گذرانیده است. این نظام با قتل عام چهل میلیون اهالی سرخ پوست (باشنده اصلی سرزمین امریکا) بوجود آمده و بیشتر از 10 میلیون سیاه پوست را از آغوش زن و بچه و قبیله و خانواده شان از آفریقا برده، بغلامی کشانیده و بیشتر از 150 سال آنها را در زنجیر نگه داشته است. پروفیسر کویچی رایت Prof. Quincy Wright از دانشگاه شیکاگو در سال 1942 با مطالعه اسناد در آرشیف تاریخی اضلاع متحده امریکا گزارش میدهد که هیئت حاکمه اضلاع متحده امریکا از 2340 ماه حیاتش، 1782 ماه آنرا در جنگ فعال بسر برده است (منبع: مطالعه جنگ، طبع دانشگاه شیکاگو. Study of War of 1 Chicago University Press. page 236. 1942). قلدرتر، وحشی تر و رهن تر از حکام اضلاع متحده امریکا، در طول تاریخ بشر وجود نداشته است. اگر تاریخ ویرانگری و توخس این نظام را در گذشته فراموش کنیم فقط در نیم

قرن گذشته بررسی نمائیم می بینیم که این رژیم ملیونها انسان را بکام مرگ فرستاده و ده هاملیون دیگر را زخمی و معیوب ساخته است. این رژیم در سال 1945 با انداختن بمب اتمی بر شهرهای هیروشیما و ناگازاکی جاپان، صدها هزار انسان را در ظرف چند دقیقه بکام مرگ فرستاد. در سال 1945 در امور چین دست درازی کرده و از سال 1945 تا سال 1949 یونان را مورد تجاوز نظامی قرار داد. از سال 1950 تا کنون در کوریا بوده و خلق این سرزمین را جبراً به دو بخش تقسیم کرده است. این رژیم در سال 1953 حکومت دکترا مصدق را در ایران بر انداخته و شاه و ساواک خونریز را بر آریکه قدرت نشانید. در سال 1954 بر گواتیمالا تجاوز نمود و از سال 1954 تا سال 1973 در جزایر هندوچین بکشتار و قتل عام دست زده است. مقدار مواد منفجره که بخاطر سرکوب خلق ویتنام در این مدت بکار رفته برابر است با دو نیم چند آنچه که در جنگ دوم جهانی بکار برده شده است. از سال 1960 تا 1964 در کنگو، در سال 1961 در کیوبا، در سال 1965 در اندونیزیا دست به توطئه چینی و تجاوز زده و مداخله کرده است. از سال 1965 تا سال 1966 در جمهوری دومینیک، در سال 1973 در چلی، از سال 1976 تا 1992 در انگولا مصرف توطئه و قتل بوده است. از سال 1979 تا کنون در افغانستان به توطئه و کشتار مصرف است. از 1982 تا 1990 در پانامه تجاوز نموده و در سال 1981 به گرینادا لشکر کشیده است. در سال 1982 در ایل سالوادور، از 1981 تا سال 1990 در نیکاراگوا به توطئه و قتل مصرف کرده است. از سال 1991 تا کنون در عراق، از 1992 تا 1994 در سومالی، از سال 1994 تا کنون در بالکان مصرف کشتار است. در سال 2001 مستقیماً به افغانستان حمله برده و در سال 2002 به فلپین لشکر کشیده و جزایر مورو را بتصرف خود در آورده است. این رژیم با دروغیافی بر عراق حمله برده و این کشور را به کشتارگاه انسان مبدل ساخته است. این رژیم برای سرکوب مخالفین و دستیابی به اهداف سلطه جویانه اش از سلاح هسته وی گرفته تا تسلیحات فاسفور و یورانیوم سنگین را علیرغم ممنوعیت بین المللی آنها بکار برده است. بارک اوباما از جانب این نظام آدمکش و ویرانگر استخدام گردیده و بارها در سخنرانی های کارزار انتخاباتی اش تعهد کرده است که این سیاست را تعقیب خواهد کرد. با این تاریخ ننگین امپریالیزم امریکا و این تعهد برده و اربارک اوباما، مدح و ستایش دوستان آن جزیک شوخی بیمزه چیزی بیشتر نیست.

چرا بارک اوباما یک جرج بوش دیگر بارنگ پوست متفاوت میباشد؟



اگر بپرسیم که افراد واراده آنها تعیین کننده اعمال امپریالیزم امریکانند و سببیت و درنده خونی این نظام با سرمایه داری و امپریالیزم سروکاری ندارد، وقتی می بینیم که بوش و دیگ چنی از صحنه میروند، خوشحال میشویم زیرا به آن چیزی باور داریم که افرادی مانند بوش و دیگ چنی در پناه آن به قدرت میرسند، یعنی ترفند و شعبده بازی. اگر بپرسیم که جنگ در افغانستان، عراق و سومالی، به اراده بوش بستگی دارند، باید به رقص و پایکوبی پردازیم، زیرا رفتن آنها اختتام این جنگ هائیز باید باشد. اما بدبختانه چنین نیست. بوش، چنی، رمسفیلد، رایس، اشکرافت، ولفوویتس... و دیگران مستخدمین نظامی است که ستون فقرات آنراوال ستریت، میکروسافت، تکساکو... و غیره تشکیل میدهند. اشتباه سیری ناپذیر این نظام، کره زمین را به جهنم عریان مبدل ساخته و بارک اوباما در جریان کارزار انتخاباتی اش پشت سر هم وعده داده که آتش این جهنم سوزان جنگ و خونریزی را بیشتر سازد. او بارها گفته که ننتهابه افغانستان نیروی بیشتر خواهد فرستاد بلکه بر پاکستان نیز حمله خواهد کرد. اوباما از رژیم صهیونیستی اسرائیل حمایت و خلق فلسطین را کما فی السابق در اسارت نگه خواهد داشت. اینها وعده هائی اند که اوده ها

بار آنهارا تکرار کرده است. بارک اوباما با مخالفتش با جنگ در عراق و برگرداندن عساکر امریکائی به خانه های شان برای خود محبوبیت کمائی کرد ولی جاتانه زیر قولش زده حرفش را اصلاح و گفت که "به توصیه جنرالهای امریکائی گوش داده" و بعد از آنکه اطمینان حاصل کند که "عراق از ثبات لازمی برخوردار و عساکر آن بقدر کافی حرفه وی شده، عراق را ترک خواهد گفت". اوبامانه در جریان کارزار انتخاباتی اش گفته و نه در نظر دارد که گوش دادن به تلفونهای شخصی خانواده ها و غضب ابتدائی ترین حق دموکراتیک رعایا را که جرج بوش از طریق سازمان های اطلاعاتی اش اعمال کرده بود؛ لغو خواهد کرد. اوباما

نه وعده داده که به شکنجه Water Boarding کردن یعنی فرو بردن سرمتهم در زیر آب خاتمه خواهد داد و نه آنرا بعنوان یک جنایت دولتی محکوم کرده است. او با ما نه وعده داده و نه در نظر دارد که علیه تبعیض و ستمگری ملی گسترده و بویژه خشونت وحشیانه پولیس بر ضد سیاه پوستان و سایر اقلیت‌های ملی در عرصه های استخدام، خانه گرفتن، بیمه صحتی، تعلیم و تربیه و مسایل دیگر اقداماتی را روی دست خواهد گرفت. اومی بیند که تعداد بیکاران سیاه پوست بیشتر از دوچند سفید پوست میباشد، ولی در این مورد نیز هیچگونه برنامه ایراد جریان کارزار انتخاباتی اش اعلام نکرده و نه بنظر میرسد که داشته باشد. او نتنها علیه نژادپرستی سفید پوستان برنامه ای ندارد، بلکه در پاسخ به گفته جرمایا رایت (واعظ کلیسای که او با ما وزن و بچه اش همیشه روزهای یکشنبه به وعظ او گوش میدادند) که "نژادپرستی سفیدهایک مرض کشور گیر شده"، اعلام کرد که اینگونه حرف ها نفاق افکنانه و فتنه انگیزانه است. او با ما فردای روزیکه جرمایا رایت این سخنان را گفت اعلام کرد که "ملت در دو کشور درگیر دو جنگ با تروریسم میباشد، اوضاع اقتصادی خیلی خراب بوده و چنین حرف هانی نفاق افکنانه نتایج خیلی وخیم بدنبال دارند". از نظر او با ما صحبت از یک حقیقت روشنتر از آفتاب و دفاع از حقوق ملیونها انسان تحت ستم و تبعیض نژادی "نفاق افکنانه" است. سخنی که حتی جرج بوش و دیگ چنی تا کنون نزده اند.

او با ما بارها با در گلو انداخته و عربده کشان گفته که "تغییر" ایجاد خواهد کرد، ولی چه تغییری؟ جرج بوش و دیگ چنی حق سقط جنین را از زنان به زور غضب میگردند ولی او با ما در مورد آن میگوید که "اینکار خوب نیست". نتایج هر دو حرف در عمل یکی است و ابتدائی ترین حق حاکمیت را بر بدن زن از زنان میگیرد و با تیغ پوسیده مذهب اراده و خواهشات بر حق زنان را تابع خواست مردان میسازد. چه چیزی آقای بارک او با ما با آقای جرج بوش تفاوت دارد؟ (به استثنای رنگ پوست هر دو)

باید تغییر بنیادی اضلاع متحده امریکار تبلیغ کرد،



روزی را در نظر بگیرید که یک قلدر زورگوی و یک قدره بندکاوای فرهنگ، نقش ژاندارم جهانی رابعده نداشته و جهانیان را با زرادخانه هسته وی اش تهدید نکند. زمانی را در نظر تان مجسم کنید که بشر با احترام به طبیعت و صلح با یکدیگر برای بهبودی زندگی نوع بشر از طبیعت استفاده کنند. فضائی را پیش چشم تان تجسم کنید که سیاه پوست، سفید پوست، زرد پوست، مسیحی، مسلمان، یهود و بودیست... و غیره وجود نداشته و تمام انسانها در کمال همرنگی و بیرنگی در صلح و ثبات بسر ببرند. نه ملا و آخندی به فریب و حيله دست بزند، نه سید و حضرت، پیروخواجه، برهمن و کشیش، اسقف و راهبی باشعبده بازی به تحمیق انسانها مشغول باشند. نه جنگی وجود داشته

باشد نه پناهنده، نه خرافاتی وجود داشته باشد و نه جنایتکارانی چون گلبدین، ملا عمر، ربانی، سیاف، خللی، محقق، محسنی... و امثالهم. جهانی را تصور کنید که در آن همه، همه چیز دارند و دنیای که در آن دو نفر بیشتر از عایدات ملی چهار کشور جهان بیشتر ثروت دارند به افسانه هاتبدیل شده باشد. جهان کنونی جهانی است که در آن یکنیم ملیارد انسان در روز کمتر از 2 دالر عاید دارند. اضلاع متحده امریکامحور و ستون اساسی این جهان است. آن رویا و آن جهان با وجود اضلاع متحده امپریالیست ممکن نیست.

آن جهان را میتوان ایجاد کرد، بشرط آنکه جرانت به پیکار نموده و دست بمبارزه بی امان علیه این غارتگری همتای تاریخ بشریت زد. این غول بینظیر تاریخ با تغییر مهره هایش تغیر نمیکنند. توهم را بدور اندازیم و این باور را به اعتقاد ما باید تبدیل کنیم که صلح جاودان فقط از طریق سرنگونی کامل نظام سرمایدارای و حامی عمده فعلی آن یعنی امپریالیزم اضلاع متحده و تاسیس نظام انسانی سوسیالیستی ممکن است.

به امید تغییر بنیادی اضلاع متحده امریکا،

مانویست های افغانستان.

5 نوامبر 2008